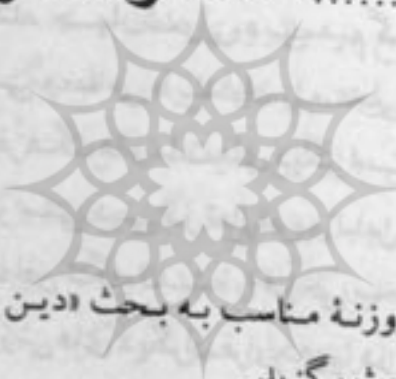


دین و جهانی شدن؛

انگاره‌ها و برداشت‌ها

رضا جم**



برای باز کردن یک روزنه مناسب به بحث «دین و جهانی شدن» می‌توان روش‌های مختلفی را برای بحث برگزید.

۱- اختیار کردن یک معنی مشخص از جهانی شدن و بیان موضع دین در قبال آن

۲- بررسی ویژگی‌های مفهومی، اجتماعی و فرهنگی جهانی شدن و ارتباط آن با

وجوه مختلف اعتقادات و احکام دینی

۳- برشمردن پیامدهای گوناگون جهانی شدن و تأثیر آن بر اعتقادات دینی

۴- جایگاه جدید دین در یک فضای چند فرهنگی جهانی شده

۵- جهانی شدن در ارتباط با بازسازی اندیشه و معرفت دینی

در این جا به عنوان نمونه درباره این وجوه متدولوژیک پنجگانه در یک بررسی

سریع و اجمالی بحث خواهیم کرد.

* سخنرانی ایراد شده در کارگاه آموزشی بنیاد مطالعات فرهنگی و اخلاق اجتماعی در تاریخ ۸۰/۹/۱۶

** نویسنده و محقق در حوزه مطالعات فرهنگی و اجتماعی

- هنگامی که

جهانی شدن به مفهوم «جهانی اندیشیدن» است نوعی وسعت بخشیدن در نگاه به زندگی و اتخاذ

یک مفهوم جهانی شدن ماهیت پدیده‌ای است فراملی و فرامنطقه‌ای که تجارب و مظاهر فرهنگی تمدن غرب را تسلیغ و تحمیل می‌کند. یعنی جهانی شدن معادل غربی‌سازی و غربی شدن جهان است.

تلقی نامحدود از روند تحولات تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی بویژه در نحوه تکامل و تطور زندگی انسانی مدنظر است. دین هم داعیه جامعیت، جاودانگی، جهان‌شمولی دارد. اما گاهی تفسیری که از جامعیت دین می‌شود ناظر بر محدود کردن ذهن به مقولات صرفاً عقیدتی است و فرد را از جامع‌نگری علمی و عقلی و تجربی باز می‌دارد. جاودانگی دین گاهی چنان تعبیر می‌شود که نوعی جمود فرا تاریخی و فرا اجتماعی را تسلیغ می‌کند. جهان‌شمولی دین هم گاهی نوعی تعصب‌ورزی و گسترش طلبی ارضی، سیاسی و نظامی دینداران را متجلی می‌کند و ناظر بر تحمیل اجباری عقاید یک دین بر فرهنگ‌ها و ملت‌های دیگر است. طبیعتاً این مفهوم از جهانی شدن با چنین ادعاهای تفکر سنتی دینی در تعارض و تباین کامل است. جهانی شدن در اینجا بدین معنی است که ما افق تنگ اندیشه را فراخی ببخشیم، بی آن که مدار زندگی خود را بر محور عقاید و ارزش‌های دیگران قرار دهیم. در این جا فرصت برابری برای تمام عقاید و اندیشه‌ها وجود دارد که از طریق مسالمت‌آمیز، مردم‌سالارانه و در یک رقابت سازنده و متمدنانه اندیشه‌ها و عقاید همدیگر را تعدیل و تکمیل کنند. در این رقابت جدی و سخت تنها کسانی می‌توانند وارد عرصه شوند که حرفی برای گفتن داشته باشند. آن هم حرفی و سخنی در وسعت جهانی. البته بین حرف داشتن و ادعا داشتن فاصله بسیار است بویژه آن که ادعا داشتن در بیشتر اوقات متأثر از تعصبات عقیدتی و آرمانی ناظر بر مبالغه و رقابت غیرسازنده و مخرب برای از میدان به در کردن رقیب است. بنابراین بین جهانی اندیشیدن و فکری به پهنای جهان انسانی داشتن و طرح ادعاهای بزرگ اما دور از واقعیت فاصله بسیار است. مهم‌ترین و بیشترین جذابیت جهانی شدن در جمودشکنی است. بر همین مبنا جاودانگی اندیشه در پویایی، تغییر و تکامل آن و نه بر اساس تصلب و تعصب است. تطبیق خلاق اندیشه با تحولات و تغییرات به ماندگاری و جوان شدن آن می‌انجامد. قدمت و کهنولت اندیشه‌ها همیشه به معنای حقانیت و صلابت

و صحت آن‌ها نیست امروزه جهانی‌شدن در افکار عمومی جامعه بین‌المللی بلکه گاهی افکار فرسوده بیشتر به معنای جهانی‌شدن اقتصاد، سیاست و و فرتوت جامعه‌ای را از فرهنگ غربی است. نکته جالب‌تر این‌که جهانی‌شدن حرکت و توسعه به طور به معنای غربی‌سازی جهان، خود با الگوهای متفاوتی کامل بازمی‌دارد. در درون تمدن غربی روبه‌رو است و یک رقابت درون حقیقت جهانی‌شدن تمدن بر سر تبلیغ این الگوها برای ملت‌های دیگر بین وارد شدن در یک جریان خود جوامع غربی وجود دارد جوشنده و خروشان

حرکت و پیشروی است که البته در همه شرایط توأم با موفقیت نیست اما در مجموع این تعریف ناظر بر آگاهی و وقوف ما بر «پروژه» رو به تکاملی است که به‌رغم فراز و نشیب‌های فراوان در مسیر تاریخ در حال روی دادن است. هنگامی که مراد ما از جهانی‌شدن بسط تجربیات یک تمدن و تعمیم خصائل آن به فرهنگ‌ها و ملت‌های دیگر است مفهوم جهانی‌شدن و نوع تلقی ما از این پدیده، شکل کاملاً متفاوتی به خود می‌گیرد. زیرا در این جا یک فرهنگ و تمدن به دلیل فراگیر بودن ویژگی‌ها و خصائل آن و یا به واسطه برنامه‌ریزی و حمایت دارندگان آن قصد دارد که خود را بر سرنوشت تاریخ و جامعه تحمیل کند و پایان جهان را به پایان عمر خود گره بزند و تهدید کند چنانچه در مقابل این «پروژه» توسعه تمدنی و فرهنگی من مقاومت شود، آماده برخورد با دیگر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها خواهم بود. از این زاویه است که جهانی‌شدن عبارت از «جهانی‌سازی» هنجارها، عقاید، افکار و اهداف و تجربیات یک فرهنگ و تمدن خاص بدون توجه به تمایزها و تفاوت‌های فرهنگی و تاریخی و اجتماعی با دیگر ملت‌ها و تمدن‌ها است. جهانی‌شدن در این معنا توأم با ویژگی‌هایی چون یکسان‌سازی یا همانندسازی فرهنگ‌ها، قداست‌زدایی یا به تعبیر عرفی‌تر افسون‌زدایی از فرهنگ‌ها، سطحی‌سازی فرهنگ‌های دیگر به منظور رمزگشایی، تهی‌سازی و درهم شکستن مقاومت ارزشی و عقیدتی ملت‌های دیگر است. جهانی‌شدن در این مفهوم به عنوان پروژه تهاجم فرهنگی از سوی تمدنی به تمدن‌های دیگر قلمداد می‌شود. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود می‌توان برای جهانی‌شدن، الگوها و تعریف‌های متضادی بیان کرد. در یک تعریف جهانی‌شدن یک پروژه مشارکت‌زاست و در

تعریف دیگر یک پروژه حذف و انحصارگرایی است. در معنای اول سرنوشت عمومی تاریخ و بشر را همه ملت‌ها، ادیان و فرهنگ‌ها با همکاری و همفکری و همراهی یکدیگر رقم می‌زنند و در معنای دوم فقط بخشی از جهان که خود را متمدن و توسعه یافته می‌داند امر تصمیم‌سازی و سیاست‌گذاری و هدایت و مهار تحولات جهانی در عرصه‌های اقتصاد، فرهنگ، سیاست، صنعت و تجارت را به صورت انحصارگرایانه بعهد می‌گیرد. این بخش از جامعه جهانی از لحاظ نظامی، سیاسی، اقتصادی و فن‌آورانه قدرتمندترین بخش جهان است و با بهره‌گیری از توانمندی‌های رسانه‌ای و ارتباطی شرکت‌های چندملیتی، سازمان‌های بین‌المللی و مؤسسات دولتی و غیردولتی خود همچون اربابی برای رعایای دهکده جهانی تصمیم‌سازی می‌کند. در این فرآیند دین، علم، فلسفه و ادبیات و هنر در خدمت جهانی‌سازی هستند.

- برای جهانی شدن

به مفهوم دوم یعنی

جهانی‌سازی، الگوها و

تعریف‌های مختلفی

می‌توان تصور کرد. یک

مفهوم جهانی شدن

ماهیت پدیده‌ای است فرا

برخی معتقدند غربی‌سازی جهان، ادامه روند

مسیحی‌سازی آن بوده است و هنوز هم این روند به

شکل تغییر یافته و بازسازی شده ادامه دارد. قدمت

پدیده جهانی شدن را بر همین اساس طولانی‌تر کرده و

بر این باورند که جهانی شدن غرب در مسیحیت‌سازی

قبل از رنسانس ریشه دارد.

ملی و فرا منطقه‌ای که تجارب و مظاهر فرهنگی تمدن غرب را تبلیغ و تحمیل می‌کند.

یعنی جهانی شدن معادل غربی‌سازی و غربی شدن جهان است. غرب در تمامیت و کلیت

ذهنی و عینی و با تمام وجوه خوب و بد آن. غرب با ویژگی‌هایی چون انسانگرایی،

فردگرایی، سکولاریسم، لائسته، برابری، بر خورداری، آزادی، حقوق بشر، جامعه

مدنی، سرمایه‌داری، سودپرستی، تجارت آزاد، نظام میثاق‌های اجتماعی، تکثرگرایی،

خصوصی بودن ایمان، تسامح و تساهل و... در حقیقت جهانی شدن به معنای فراگیر شدن

همه این ویژگی‌های تمدن غرب است. به همین دلیل است که امروزه جهانی شدن در

افکار عمومی جامعه بین‌المللی بیشتر به معنای جهانی شدن اقتصاد، سیاست و فرهنگ

غربی است. نکته جالب‌تر این است که جهانی شدن به معنای غربی‌سازی جهان خود با

الگوهای متفاوتی در درون تمدن غربی روبه‌روست و یک رقابت درون تمدنی بر سر

تبلیغ این الگوها برای ملت‌های دیگر بین خود جوامع غربی وجود دارد. چنان که غربی‌سازی به مفهوم انگلوسا کسونی کردن جهان، اکنون در مقابل فرانکوفونی کردن آن یا ژرمنوفیلی کردن جهان و... قرار گرفته است. این اختلاف در مفهوم غربی‌سازی جهان حتی به شاخه‌های مذهبی مسیحیت غربی، تأکید می‌کند «مسیحیت غربی» نیز سرایت کرده است. چنان که مثلاً برنامه کاتولیک‌سازی جهان و کالونی نمودن آن هر دو از این مقوله هستند و حامیان قدرتمند بین‌المللی دولتی و غیردولتی خود را دارند.

- در این جا به عده‌ای، سوای تجربه استعماری غرب، جهانی شدن را یک روند تحقق یافته جهان‌شمولی و جهان وطنی ادیان بزرگ الهی مانند اسلام و مسیحیت می‌دانند.

جهان ادامه روند مسیحی‌سازی آن بوده است و هنوز هم این روند به شکل تغییر یافته و بازسازی شده ادامه دارد، قدمت پدیده جهانی شدن را بر همین اساس طولانی‌تر کرده و بر این باورند که جهانی شدن غرب ریشه در مسیحیت قبل از رنسانس دارد. گرچه مسیحیت غربی پس از رنسانس خود در پروسه دنیوی شدن و این جهانی شدن تغییر ماهیت زیادی داده، اما در واقع جهانی شدن همان توسعه طلبی فزاینده و فراگیر مذهبی و فرهنگی و تمدنی غرب تاریخی است. بر همین مبنا استدلال می‌شود که اکنون مسیحیت در غرب یک حوزه عقیدتی تطبیق یافته بانوگرایی است و مسیحیت بازسازی شده خود مستقیماً در خدمت اشاعه و گسترش تمدن و تفکر غربی قرار دارد. شکل تطابق دیانت و فرهنگ جدید غربی نیز بسیار جالب توجه است. به عبارت دیگر در روند جهانی شدن، فرهنگ غربی به دلیل آن که توانسته ماهیت و هویت عقاید مسیحی را در درون خود بازسازی کند، در مناسبات خارجی خود با دیگر فرهنگ‌ها چندان پروای عقاید مذهبی را ندارد و در اغلب موارد از طریق هنر، سینما، تفریح، سرگرمی، ادبیات، شعر و نقاشی و... مستقیماً در خدمت نظام ارزشی لذت‌پرستی و خوش‌باشی قرار می‌گیرد. در واقع جذابیت جهانی شدن در همین ویژگی تمدن غربی بویژه برای نسل جوان است. الگوی رفتاری فرهنگ غربی، بر مبنای تسامح اخلاقی مسیحیت بازسازی شده است و همین تسامح اخلاقی نشانه ترقی تمدن و تدین غربی برای ملت‌های دیگر به شمار می‌رود. به عبارت دیگر از طریق جهانی شدن هم می‌توان مسیحی شد و هم می‌توان لذت‌گرا و

شکل‌گیری یک طبقه فکری و اجتماعی و سیاسی مهم خوش بود و هم این که به عنوان «روشنفکری» که محصول گریز ناپذیر توسعه و تمدن و تجدد است، باعث شده که در جوامع در حال توسعه، گردید و تفسیر غرب را از «سنت» و محور آن «دین» در مقابل تجدد قرار گیرد و زندگی، انسان، جامعه، اندیشه دینی همواره مورد نقد روشنفکران قرار گیرد و طبیعت و تاریخ برگزید. گاهی در اشکال افراطی، دین به عنوان یکی از موانع برخی نیز سوای تجربه پیشرفت و یا یکی از علل دیر پیوستن به روند فراگیر استعماری غرب، جهانی و همه جانبه جهانی شدن معرفی شود. شدن را یک روند تحقق یافته جهان‌شمولی و

جهان‌وطنی ادیان بزرگ الهی مانند اسلام و مسیحیت می‌دانند و بر همین اساس به یک سنت جهانی شدن معتقد هستند که براساس این قسم آرمان‌های مشترک بشری، ابتدا در چارچوب افکار و عقاید دینی و بعداً در شکل عرفی و عقلی و حتی گاهی براساس یک جریان ضد دینی و دین ستیزانه در قالب جهان‌وطنی مارکسیستی و کمونیستی خود را نمایان ساخته‌اند. طبیعتاً اگر به چنین قدمتی برای جهانی شدن معتقد باشیم می‌توانیم از پدیده‌های فراگیر فلسفی، حقوقی، فرهنگی و سیاسی دیگری که از قبل از میلاد مسیح در میان فلاسفه و سیاستمداران و مصلحان بزرگ بشری مطرح بوده است، نیز سخن بگوییم. اما حقیقت امر آن است که تمام این داعیه‌های تاریخی زمینه‌های تحقق عینی به شکل امروزی و به صورت فراگیر و عمیق نداشته‌اند و همان‌طور که در بسیاری از متون آمده است پدیده جهانی شدن به هر معنا و شکلی که مدنظر باشد مربوط به دو سه دهه پایانی قرن بیستم و محصولات و پیشرفت‌های شگفتی آفرین عرصه‌های صنعت، اقتصاد و ارتباطات گسترده این مقطع زمانی است. گرچه پس از جنگ جهانی اول و بعد از درک اهمیت و ضرورت بسط حقوق و روابط بین‌المللی و تأسیس سازمان‌های بین‌المللی ناظر بر تحولات و جریان‌ات و بحران‌های بین‌المللی درک جهانی از مشکلات ملی و منطقه‌ای گسترش یافته بود اما تنها به مدد همین توسعه رسانه‌ای و تبلیغی دو سه دهه آخر قرن بیستم است که حقوق بین‌الملل در ابعاد خصوصی و عمومی و روابط بین‌الملل در شکل تقویت قدرت سازمان‌های بین‌المللی در ابعاد نظارتی بر روند صلح جهانی، رعایت حقوق بشر و... رفته رفته به

تضعیف حاکمیت ملی کشورها منجر شده است. در تمامی این ابعاد نگرش سنتی دینی خود را در چالش با جریان‌های اجتماعی، فرهنگی، فکری، سیاسی و اقتصادی و حقوقی جامعه بین‌المللی می‌داند و همین که در پایان قرن بیستم و ابتدای قرن بیست و یکم تفکر سنی سلفی سیاسی وارد جهاد خونین و جنگ بی سابقه با تمدن غربی شده است و به بارزترین شکل در پدیده‌ای چون حمله به ساختمان‌های مرکز تجارت جهانی در نیویورک ظاهر می‌شود و خود را نشان می‌دهد، این امر نشان‌دهنده این حقیقت است که بین تفسیری از دین و جهانی شدن نوعی تضاد آشکار وجود دارد.

- نکته درخور

برخی رابطه دین و جهانی شدن را نه از منظر تغییر مناسبات اجتماعی در سطح ملی و بین‌المللی بلکه از دیدگاه تناسب ماهیت و سنخ فرهنگی و فکری ادیان و پدیده جهانی شدن مورد توجه قرار می‌دهند.

توجه دیگری که لازم است در این جا یاد کنم موضوع اجتناب‌ناپذیر بودن فرآیند جهانی

شدن در شرایط کنونی جامعه بشری است. این ویژگی باعث شده تا برخی تفاوت چشمگیری بین روند جهانی شدن به معنای یک پروژه و جهانی شدن به مفهوم یک پروسه قائل نباشند. این اجتناب‌ناپذیر بودن جهانی شدن نه به دلیل آن است که عقیده قدرتمندی مانند مسیحیت و یا نظریه سیاسی و فکری مهمی چون لیبرالیسم در پشت سر پدیده جهانی شدن است و آن را به جلو می‌رانند، بلکه بدین سبب است که امروزه برنامه‌ریزی توسعه ملی در ابعاد اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و علمی یک ضرورت راهبردی مهم ملی است و به عنوان یک نیاز امروزه جوامع در حال توسعه برای ماندن در عرصه رقابت در دنیای امروز محسوب می‌شود. در واقع این کشورها برای حل معضلات خود به ناچار گام در مسیری می‌گذارند که هیچ تجربه و زمینه‌سازی قبلی فکری، فرهنگی برای توسعه یافتگی، متجدد شدن و جهانی گردیدن ندارند. از دو سه قرن قبل کشورهای در حال توسعه که از موصوف شدن به عقب ماندگی و جهان سومی بودن بیزار بودند، به تقلید ناشیانه از غرب به منظور پیشرفت و ترقی جوامع خود دست زدند و این اقدام را به عنوان فرآیند اجتماعی، برنامه‌ریزی شده و دولتی نوین سازی (مدرنیزاسیون) در دستور کار راهبردهای ملی خویش قرار دادند و بنابراین می‌توان گفت که برنامه غربی سازی و

جهانی شدن با یک برنامه ریزی داخلی انجام شده و می شود و فرهنگ پذیری غربی بسته به جوامع گوناگونی در یک شکل کند و تند و جاهت رسمی پیدا کرده و می کند. به علاوه شکل گیری یک طبقه فکری و اجتماعی ملی او سیاسی مهم به عنوان «روشنفکری» که محصول گریزناپذیر توسعه و تجدد است باعث شده تا در جوامع در حال توسعه «سنت» و در محور آن «دین» در مقابل تجدد قرار گیرد و اندیشه دینی همواره مورد نقد روشنفکران قرار گیرد و گاهی در اشکال افراطی دین به عنوان یکی از موانع پیشرفت و یا یکی از علل دیر پیوستن به روند فراگیر و همه جانبه جهانی شدن معرفی شود.

- جهانی شدن در

تمام موارد و معانی ای که در اینجا بیان شد سازگاری چندانی با مفهوم جامعه دینی در تلقی سنتی آن نداشته است و ندارد. در واقع شکل اجتماعی و

در مجموع می توان گفت که جهانی شدن در ادامه غربی سازی جهان و گسترش فرهنگ مادی سرمایه داری نسبت به دین به هیچ وجه یک پدیده بی طرف نبوده است و نیست و به همین دلیل، اکنون جریانات فکری و فرهنگی فراوانی در کشورهای اسلامی در جهت نوسازی موقعبیت دین و یا بازسازی نقش جدید آن در جامعه شکل گرفته است.

فرهنگی شده دین به صورت یک سلسله مناسبات اجتماعی و حقوقی معین در چارچوب محدودی به نام «اجتماع» که صورت گسترش یافته قبیله است نخست ظاهر می شود و تغییر بافت اجتماعی از شکل یک جا نشینی کشاورزی به شهر نشینی صنعتی و پیشرفته و در حال ارتباط پیوسته با جهان خارج، مناسبات جدیدی را اقتضاء می کند که نمی توان با قواعد و احکام جامعه کشاورزی آن را تحلیل و تبیین کرد. همین امر است که موقعبیت دین را در جامعه به مفهوم جدید آن به چالش کشیده و انواع بحران های هویتی، اخلاقی و فرهنگی را دامن زده است. سوای این بحران ها برخی روابط دین و جهانی شدن را نه از منظر تغییر مناسبات اجتماعی در گستره ملی و بین المللی بلکه از دیدگاه تناسب ماهیت و سنخ فرهنگی و فکری ادیان و پدیده جهانی شدن مورد توجه قرار می دهند. مثلاً برخی معتقدند که قرن کنونی یعنی قرن بیست و یکم، قرن مذهبی شدن جهان است. آنان از گرایش هایی مذهبی یاد می کنند که در نقاط مختلف دنیا هر روز باعث مسلمان و یا بودایی و مسیحی شدن مردم می شود. در این میان برخی معتقدند

دلایل گرایش به دیانت نسبت به ادیان مختلف متفاوت است. علت گرایش به آموزه‌های بودیستی در غرب مسیحی آنست که بودیسم در ماهیت هیچ تعارضی با جهان جدید و نوگرایی و حتی پسانوگرایی ندارد بلکه فی‌نفسه درخور شرایط و اقتضاهای جهان کنونی است. اما گرایش به سمت اسلام در واقع نقدی است که برخی بر شرایط و اوضاع کنونی تمدن غربی و روند جهانی شدن دارند. از طرف دیگر اسلام برخلاف مسیحیت کاتولیک و پروتستان که در مجرای فکری و فلسفی غرب به صورت اساسی نوسازی و بازسازی شده است و از این رو به یک عنصر فرهنگی هماهنگ با نوگرایی و شوون و جوانب گوناگونی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن شده است، هنوز به نوگرایی به عنوان یک پدیده مشکوک می‌نگرد. همان‌طور که قبلاً گفته شد مسیحیت در شاخه‌های اصلی و زیرشاخه‌های جدید آن اکنون خود یک بستر فرهنگی و زمینه‌ساز ارزشی برای گسترش غربی شدن جهان در حال توسعه است با این وصف به دلیل خصوصی شدن دین در غرب این نقش جدید مسیحیت نمود اجتماعی چندانی ندارد. در واقع به نظر می‌رسد در روند جهانی شدن، امر دنیوی شدن و خصوصی شدن ایمان یک امر محتوم است و از این روست که ادیانی چون بودیسم به دلیل ماهیت ذاتاً دنیوی و فردی خود در جهان جدید با کم‌ترین چالش، موقعیت و کارکرد مناسب و درخور توجهی پیدا می‌کنند. البته انطباق بودایی‌گری و نوگرایی دلایل هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و فلسفی و روانشناسانه، درخور توجه دیگری دارد که در جای خود باید به آن‌ها پرداخت.

- در مجموع می‌توان گفت جهانی شدن در ادامه غربی‌سازی جهان و گسترش فرهنگ مادی سرمایه‌داری نسبت به دین به هیچ‌وجه یک پدیده بی‌طرف نبوده است و نیست و به همین دلیل اکنون جریانات فکری و فرهنگی فراوانی در کشورهای اسلامی در جهت نوسازی موقعیت دین و یا بازسازی نقش جدید آن در جامعه شکل گرفته است. اکنون روشنفکری لائیک و روشنفکری دینی سکولار چالش‌های جدید بسیاری را برای طرفداران سیاسی و غیرسیاسی سنت و تلقی سنتی از دین ایجاد کرده‌اند. به نظر می‌رسد این چالش‌ها در گسترش روند جهانی شدن تشدید شود.

- در بررسی رابطه دین و جهانی شدن برخی فارغ از مطالعه امکان انطباق و یا انطباق نداشتن مبانی فکری و فلسفی جهان جدید و دین و پیامدهایی که جهانی شدن

برای دین و دینداری پدید می‌آورد، می‌خواهند تنها موضوع جهانی شدن را از ناحیه امکانات و فرصت‌هایی بررسی کنند که جهانی شدن بویژه در حوزه ارتباطات و فناوری رسانه‌ای در اختیار ما می‌گذارد. در این جا هم چنین برخی داعیه‌های مورد نظر تمدن غربی در خصوص آزادی عقیده، حقوق بشر و حقوق اقلیت‌ها دست‌مایه قرار می‌گیرد تا حقوق اجتماعی و فرهنگی بیشتری برای اقلیت‌های مسلمان جوامع غیراسلامی مطالبه شود. البته برخی نیز معتقدند در جهان متکثر و چند صدایی امروز سنت‌گراها نیز باید این فرصت را داشته باشند که آزادانه و با صدای بلند حرف خود را بزنند. اگر چه به دلیل بی‌جایگاه بودن اندیشه‌های آنان در جامعه جدید نمی‌توان ارزش گفتار و تأثیر افکار آنان را بر نسل‌های جدید چندان جدی گرفت. از این رو همین عده معتقدند که داشتن حقوق برابر فرهنگ‌ها به معنی یکسان بودن ارزش آن‌ها نیست و هر اندازه که بخواهیم از مزایای جهانی شدن برای ماندگاری سنت بهره‌برداری کنیم، به دلیل آن که نوعی جدایی تاریخی و فاصله فرهنگی و گسست معرفت‌شناختی و فلسفی بین اندیشه‌های سنتی و نوگرا وجود دارد، عقاید و افکار سنتی و سنت‌گرا دیگر وزنه اجتماعی و فکری مطرحی در جهان جدید محسوب نمی‌شوند.

- حقیقت امر آن است که علوم انسانی و اجتماعی جدید اندیشه دینی را فربه نمی‌کنند بلکه آن را پاره پاره و در چارچوب‌های مختلف معرفت‌شناختی، فلسفی، روانشناختی، جامعه‌شناختی، زبان‌شناختی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی و... نقد و معنی می‌کنند. امروز حتی تفسیر از وحی الهی نیز مشمول تجربه فردی و محدودیت فرهنگی، زبانی، ذهنی و قومی تلقی می‌شود. بنابراین در فرآیند بسط علم و عقل در جامعه جدید با عنوان قداست زدایی، رمزگشایی، خرافه‌زدایی و افسون‌ستیزی بسیاری از عقاید و باورهای غیبی و معنوی مورد تشکیک قرار می‌گیرند و یا در ردیف اسطوره، افسانه، تشبیه و استعاره، شائیت نامقدس در حد یک متن ادبی تاریخی پیدا می‌کنند که البته گذر زمان بسیاری از معانی و مقاصد این متون را دچار تحول زبانی و لغوی می‌سازد. بنابراین حتی اگر قائل باشیم که در موجودیت ادیان در فرآیند جهانی شدن تردید نخواهد شد تفسیر متفاوت و مبانی فکری و فرهنگی جدید فهم متون دینی جایگاه و نقش بسیار متمایزی از دین را نسبت به گذشته ترسیم خواهند کرد. آنچه برای مسیحیت غربی رخ داده است تنها چشم‌انداز قابل تصور موفقیت دین در جهان امروز نسبت به ادیان دیگر نخواهد بود.